



مکاتبت

# کوتاه، اما خواندنی

تلخ و شیرین

خواجه ای غلامش را میوه ای داد. غلام میوه را گرفت و با رغبت تمام می خورد. خواجه، خوردن غلام را می دید و پیش خود گفت: کاشکی نیمه ای از آن میوه را خود میخوردم. بدین رغبت و خوشی که غلام، میوه را می خورد، باید که شیرین و مرغوب باشد. پس به غلام گفت: یک نیمه از آن به من ده که بس خوش می خوری. غلام نیمه ای از آن میوه را به خواجه داد؛ اما چون خواجه قدری از آن میوه خورد، آن را بسیار تلخ یافت. روی در هم کشید و غلام را عتاب کرد که چنین میوه ای را بدین تلخی، چون خوش می خوری. غلام گفت: ای خواجه! بس میوه شیرین که از دست تو گرفته ام و خورده ام. اکنون که میوه ای تلخ از دست تو به من رسیده است، چگونه روی در هم کشم و باز پس دهم که شرط جوانمردی و بندگی این نیست. **صبر بر این تلخی اندک، سپاس شیرینی های بسیاری است که از تو دیده ام و خواهم دید.**

درویش تهی دست

درویشی تهی دست از کنار باغ کریم خان زند عبور می کرد. چشمش به شاه افتاد و با دست اشاره ای به او کرد. کریم خان دستور داد درویش را به داخل باغ آوردند. کریم خان گفت: این اشاره های تو برای چه بود؟  
درویش گفت: نام من کریم است و نام تو هم کریم و خدا هم کریم. آن کریم به تو قدر داده است و به من چی داده؟ کریم خان در حال کشیدن قلیان بود؛ گفت چه می خواهی؟  
درویش گفت: همین قلیان، مرا بس است! چند روز بعد درویش قلیان را به بازار برد و قلیان بفروخت. خریدار قلیان کسی نبود جز کسی که می خواست نزد کریم خان رفته و تحفه برای خان ببرد! پس جیب درویش پر از سکه کرد و قلیان نزد کریم خان برد! روزگاری سپری شد. درویش جهت تشکر نزد خان رفت. ناگه چشمش به قلیان افتاد و با دست اشاره ای به کریم خان زند کرد و گفت: نه من کریمم نه تو؛ کریم فقط خداست، که جیب مرا پر از پول کرد و قلیان تو هم سر جایش هست.

مشاعره شاعرانه

مافط:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را  
به فال هندویش بفشم سمرقند بفارا را

صائب تبریزی:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را  
به خال هندویش بخشم سر و دست و تن و پا را  
هر آنکس چیز می بخشد ز مال خویش می بخشد  
نه چون حافظ که میبخشد سمرقند و بخارا را

شهریار:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را  
به خال هندویش بخشم تمام روح و اجزا را  
هر آنکس چیز می بخشد بسان مرد می بخشد  
نه چون صائب که می بخشد سر و دست و تن و پا را  
سر و دست و پا را به خاک گور می بخشند  
نه بر آن ترک شیرازی که برده جمله دلها را

ضیایی:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را  
به فال هندویش بفشم همه عقل و مواس و هوش و دلها را  
من آن پیزی بفشم کز وجودش "مال" می آید  
نه چون "بهجت" که می بفشد تمام روح و اجزا را